



مقدمه‌ای بر

ادبیات عمومی و تطبیقی

دنیل هانری پژو
ترجمه: فائزه طاهری



مقدمه‌ای بر
ادبیات عمومی و تطبیقی



مجموعه ادبیات تطبیقی زیر نظر دکتر بهمن نامور مطلق

۱. ادبیات تطبیقی: مفاهیم، مکاتب، انواع و پیکره‌ها - بهمن نامور مطلق
۲. مقدمه‌ای بر ادبیات عمومی و تطبیقی - دنیل هانری پِژو - ترجمه فائزه طاهری

Le séminaire de 'Ain Chams
Une introduction à la littérature générale et comparée

Daniel-Henri Pageaux
L'Harmattan 2008

Persian translation published by
© Logos Publications 2023



مقدمه‌ای بر ادبیات عمومی و تطبیقی

دنیل هانری پِزو

(جلد دوم)

ترجمه

فائزه طاهری



سرشناسه: پژو، دانیل-آری، ۱۹۳۹-م.

عنوان و نام پدیدآور:

مقدمه‌ای بر ادبیات عمومی و تطبیقی/دانیل هانری پژو؛ ترجمه فائزه طاهری..

مشخصات نشر: تهران، لوگوس، ۱۴۰۲

مشخصات ظاهری: ج: ۱؛ ۱۴/۵×۲۷/۵ س.م.

شابک: ج: ۴-۳-۰۳-۵۶۱۳-۶۲۲-۹۷۸، دوره ۸-۴۲-۷۸۲۵-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع: ادبیات تطبیقی-کنگره‌ها

شناسه افزوده: طاهری، فائزه، ۱۳۶۰-، مترجم

رده‌بندی کنگره: PNA۶۵

رده‌بندی دیویی: ۸۰۹

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۲۲۹۸۰۸

مقدمه‌ای بر ادبیات عمومی و تطبیقی

دانیل هانری پژو-ترجمه فائزه طاهری

طراح جلد: سید مهدی حسینی		ویراستار: ع. رهنما	
شمارگان:	شابک دوره: ۹۷۸۶۲۲۷۸۲۵۴۲۸	چاپ اول:	
۳۰۰	شابک ج: ۹۷۸۶۲۲۵۶۱۳۰۳۴۰۲	۱۴۰۲	



برای اطلاعات بیشتر کد فوق را اسکن کنید و به وبسایت نشر لوگوس بروید.

قیمت: ۲۳۵۰۰۰ تومان

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً یا جزئاً، به هر شکل اعم از چاپ، فتوکپی، اسکن، صوت، تصویر یا انتشار الکترونیک بدون اجازه مکتوب از نشر لوگوس ممنوع است.

ایمیل: info@irlogos.com

تماس با مرکز پخش: ۰۹۰۲ ۱۵۴ ۰۰۴۲

فروشگاه برخط لوگوس: www.irlogos.com

فهرست مطالب

۱.....	مقدمه دکتر بهمن نامور مطلق.....
۳.....	مقدمه مترجم.....
۷.....	پیشگفتار.....
۱۳.....	فصل اول: رویکردی دیگر برای ادبیات.....
۱۴.....	واقعیت افتراقی.....
۲۱.....	از محلی تا جهانی.....
۳۱.....	قلمرو تطبیق گر.....
۳۷.....	قرائت های مقایسه گر.....
۴۹.....	فصل دوم: بُعد بیگانه.....
۴۹.....	تجربه خارج از کشور.....
۵۵.....	سفر.....
۶۳.....	نوشته های واسطه، ترجمه ها و دریافت ها.....
۷۰.....	تصویرشناسی.....
۷۶.....	مسئله برون سرزمینی.....
۸۱.....	فصل سوم: از ادبیات تطبیقی به ادبیات عمومی.....
۸۱.....	مضامین و اسطوره ها.....
۸۹.....	مسئله بوطیقای تطبیقی: شکل، گونه، مدل.....
۹۷.....	مسئله ادبیات عمومی.....
۹۹.....	تأثیر امر ناشناخته.....
۱۱۳.....	فصل چهار: عناصر یک نظریه ادبی.....
۱۱۴.....	از تصویرشناسی به تخیل.....
۱۱۹.....	از تخیل به نظام ادبی.....
۱۲۴.....	سه سطح امر ادبی.....
۱۲۶.....	بازگشت به بوطیقا.....
۱۳۱.....	فصل پنجم: زمینه های جدید.....
۱۳۲.....	از کثرت گرایی فرهنگی به فرهنگ آمیزی.....
۱۴۳.....	دیدگاه های پسااستعماری.....
۱۶۱.....	انواع فرانسه زبانی.....

۱۷۷	فصل ششم: گفت وگو با علوم انسانی.....
۱۷۸	آموزه‌های تاریخ.....
۱۸۵	عناصر جغرافیای نمادین.....
۲۰۵	ادبیات تطبیقی و مردم‌شناسی.....
۲۱۷	فصل هفتم: انسان باوری نوین.....
۲۱۸	سه شکل انسان باوری.....
۲۲۱	برای یک انسان باوری جدید.....
۲۲۳	از انسان باوری نوین به سوی تطابق‌گرایی تازه.....
۲۲۷	فضایی دیگر.....
۲۳۱	در ستایش تجربه شاعرانه.....
۲۳۵	یادداشت‌ها.....

مقدمه دکتر بهمن نامور مطلق

تاریخ ادبیات تطبیقی با مسائل پیچیده‌ای پیوند خورده، چنانچه مطالعه‌ی این دانش را با دشواری‌هایی جدی همراه نموده است. مکاتب گوناگون بلکه متضاد، مرزهای متزلزل با رشته‌های دیگر مانند ترجمه‌شناسی، اهداف متفاوت و گاه بسیار متفاوت، ارتباط آن با روابط بینا فرهنگی و سیاسی،... همگی تصویری ویژه از این دانش ارائه کرده‌اند. همچنین موجب شده‌اند تا تاریخی پرنوسان در این دو سده اخیر به خصوص قرن بیستم داشته باشد. در نتیجه، با بحران‌هایی شدید مواجهه شده، اما همچنان مورد توجه بوده و بر این توجه نیز افزوده گردیده است. زیرا ادبیات تطبیقی دانشی مفید و ضروری و حتی جایگزین ناپذیر برای مطالعه‌ی برخی از موضوعات و پیکره‌های مطالعاتی قلمداد می‌شود.

برای استفاده از سودمندی‌های این دانش فعالیت‌های گوناگونی می‌توان انجام داد. گسترش گروه‌های آموزشی در دانشگاه‌ها، انجام پژوهش‌های عمیق در این حوزه، برگزاری همایش و سمینارهایی با صاحب نظران داخلی و خارجی، ترجمه آثار مرجع و معرفی نظریه‌ها. به طور شفاف و صریح لازم است گفته شود که مجموعه کارهایی که در ایران درباره‌ی این مسائل انجام می‌گیرد اندک و ناکافی هستند. در صورتی که برخی از کشورها شرایط مناسبی برای این قبیل فعالیت‌ها فراهم آورده‌اند. کتاب پیش رو مجموعه سمینارهای یکی از برجسته‌ترین صاحب نظران ادبیات

تطبیقی یعنی دانیل هانری پژو است. وی آثار متعدد و تأثیرگذاری را در این عرصه ارائه نموده است. آثاری مانند «ادبیات عمومی و تطبیقی»، «ادبیات‌ها و فرهنگ‌ها در گفتگو» و «ماجرای خوانش، پنج رساله دربارهٔ دن کیشوت».

این اثر یعنی «سمینار عین شمس، مقدمه‌ای بر ادبیات عمومی و تطبیقی» مجموعه سمینارهای وی در دانشگاه عین شمس قاهره پایتخت مصر است. همان طوری که گفته شد کشورهایمانند مصر با دعوت از صاحب‌نظران برجسته جهانی سعی در گسترش دانش‌های گوناگون مانند ادبیات تطبیقی دارند. پژو در آنجا دوستانی دانشگاهی پیدا می‌کند و در این دوره آموزشی برخی از تازه‌ترین نظرات را به همراه مطالب کلاسیک این دانش ارائه می‌نماید.

در خصوص ادبیات تطبیقی - و البته در خصوص سایر موارد نیز - لازم است جامعه علمی ما در جریان تازه‌ترین نظرات و نظریه‌ها قرار بگیرد و با آغوش باز از آنها بهره ببرد. محروم شدن از این نظرات و نظریه‌های علمی می‌تواند شکاف جبران‌ناپذیری را برای جامعه علمی ما به همراه داشته باشد. اما همان طوری که پژو در مقدمه همین کتاب اشاره می‌کند این استقبال همواره باید همراه با توجه ویژه به میراث ادبی و هنری خود صورت بگیرد. زیرا تعمیم دادن همه آن چیزی که در دیگر نقاط عالم ارائه شده است می‌تواند خود آسیبی جدی به دنبال داشته باشد.

دانش ادبیات تطبیقی در ایران نیازمند یک جهش بزرگ برای رسیدن به سطوح اول جهانی است. آرزومندیم با مجموعه فعالیت‌هایی که در این خصوص انجام می‌گیرد بتوان به این هدف نزدیک شد. به همین دلیل لازم است از سرکار خانم دکتر طاهری برای ترجمه این کتاب ارزشمند که موجب می‌شود تا مخاطبان فارسی‌زبان نیز به واسطهٔ کتاب پیش رو در سمینارهای عین‌الشمس حاضر باشند و از آنها بهره ببرند، تشکر کرد.

بهمن نامور مطلق

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

رئیس انجمن علمی ادبیات تطبیقی

مقدمه مترجم

باور دارم که آشنایی با زبان های خارجی اگر فرصت لذت بردن از مطالعه اثری را به زبانی دیگر فراهم می کند، لذت بالاتری را هم ممکن می سازد که در سایه ترجمه محقق می شود؛ اثری حاصل اندیشه ادیب و دانشمندی در گوشه ای از دنیا منتشر می شود و به لطف ترجمه، بسیاری که هیچ از زبان اصلی اثر نمی دانند در سراسر جهان از آن بهره مند می گردند. این مسئله زمانی اهمیت بیشتر می یابد که اثر ترجمه شده آورده قابل تأملی برای جامعه مقصد داشته باشد و خلق ادبی، اصول علمی و یا شیوه مطالعه مبحثی را در دسترس قرار دهد. آثاری شامل معرفی و تبیین چارچوب نظری دانش ها و رشته های دانشگاهی در همین دسته جای می گیرند که با وجود تعدد پژوهش های مرتبط با آن موضوع در جوامع دانشگاهی، ترجمه ای از آثار پایه و نظریه آن موجود نیست و همین جای خالی فراخوانی همیشگی است برای ترجمه متون تخصصی.

ادبیات تطبیقی که از سال ها پیش در جوامع غربی رواج یافت و با مطالعات دانیل هانری پژو و آثار متعدد او در فرانسه چارچوب علمی به خود گرفت در زمره همین آثار قرار می گیرد. سال هاست که به مدد دانش اساتید امروز ایرانی و دانش آموخته دیروز جامعه دانشگاهی فرانسه، این دانش به کشورمان راه یافته و بخش قابل توجهی از

مطالعات علمی در حوزه ادبیات و نقد ادبی امروز را به خود اختصاص داده است. این در حالی است که هنوز کمبودهایی در زمینه ترجمه فارسی آثار پایه این دانش در بازار نشر احساس می‌شود. همین امر سبب شد تا به پیشنهاد استاد بزرگوار بهمن نامور مطلق از فعالان دانشگاهی این دانش با تجربه سال‌ها مطالعه و تدریس دانشگاهی در راه دشوار ترجمه متون تخصصی در همین حوزه قدم بگذارم.

کتاب حاضر همان‌طور که از عنوان اصلی و اول آن «سمینار عین‌الشمس» برمی‌آید، بسط‌یافته‌ی ارائه مقاله‌ای از دنیل هانری پژواست که در سال ۲۰۰۶ میلادی ارائه شده است. او که عمری را به تدریس در دانشگاه‌هایی چون سوربن و تألیف آثار متعدد صرف کرده، این مقاله را به طرح درسی شامل هفت بخش تبدیل کرده است.

همان‌طور که از عنوان انتخابی ما برای اثر حاضر برمی‌آید این کتاب، تنها مقدمه‌ای است به ادبیات عمومی و تطبیقی. با این حال اشارات دقیق و نقل قول‌های مرجع آن علاوه بر ترغیب پژوهشگران به گسترش دامنه مطالعه در این زمینه به شایستگی در سطح اثری علمی و دانشگاهی ظاهر شده است. این اشارات متعدد از سویی بر لزوم مطالعه ده‌ها جلد کتاب در حوزه ادبیات و نقد ادبی برای ورود به دنیای ادبیات تطبیقی تأکید و از سوی دیگر ما را با وسعت آثار تخصصی ترجمه نشده به فارسی مواجه می‌کند.

برای استفاده مفید از این اثر بهتر است آن را کتاب آموزشی مفصلی در نظر نگیریم بلکه راهنمایی است برای مطالعه عمیق و جزئی‌تر در علوم مرتبطی که نویسنده با اشاره‌ای گذرا از آنها عبور کرده تا مطالب و عناوین بیشتری در کوتاه‌ترین شکل به مخاطبان عرضه شود. همین امر سبب شده است تا برخی بخش‌های کتاب به شکل گزارشی از سرفصل‌ها و موضوعات به نظر آید. گاه در مسیر ترجمه به نظر رسید که بتوان در پانویس‌ها توضیحات تکمیلی به اشارات نویسنده افزود اما این امر می‌توانست حجم کتاب را به مجلدی دیگر افزایش دهد و از منظور نظر نویسنده در ارائه فهرست وار و اشارات خلاصه اما مفید و مهم، دور سازد.

در ترجمه این اثر هرجا نویسنده نقل قولی را به شکل دقیق و با ذکر شماره صفحه

اثر نوشته است با همان دقت در یادداشت‌های پایانی کتاب به تفکیک هر فصل آوردم تا ترجمه این اثر به اندازه کتاب اصلی برای پژوهشگران کاربردی باشد و آنان را برای مراجعه به آثار به درستی راهنمایی کند. همچنین نام لاتین نویسندگانی که پژو در این کتاب آورده در نخستین اشاره به شکل زیرنویس نوشته شده است تا علاوه بر آشنایی مخاطب با این نام‌ها، جست‌وجوی آنان و اثرشان در فضای مطالعاتی دیگر تسهیل شود.

تا جای ممکن کوشیدم با وجود بار تخصصی متن که اصطلاحاتش همچون دیگر حوزه‌های علوم انسانی به دایره وسیعی از اصطلاحات رشته‌های هم‌سو نقب می‌زد از به کار بردن عبارات بیگانه پرهیزم (مگر به ناچار و زمانی که استفاده معادل خارجی به روشن شدن مطلب و گشودن گره‌های آن کمک بیشتری می‌کرد). بنابراین عنوان لاتین این اصطلاحات که گاه برای مخاطب فارسی‌زبان شناخته شده‌تر هم هست به شکل زیرنویس در اولین باری که واژه به کار رفته، آمده است. در ترجمه این کتاب، فرهنگ علوم انسانی اثر داریوش آشوری مرا در راه پاسداشت زبان فارسی کمک فراوان رساند و تحسین بی‌حد مرا در تعهدی سترگ به یافتن معادلی صحیح برای اصطلاحاتی که بنیان برخی از علوم انسانی را شکل می‌دهند، برانگیخت.

در پایان، این کتاب را به خانواده‌ام تقدیم می‌کنم که هیچ دشواری‌ای، بی‌نصیب از حمایت و مهر بی‌دریغشان سهل و ممکن نمی‌شد.

فائزه طاهری

زمستان ۱۴۰۱

پیشگفتار

پاییز گذشته بود که باز به سراغ یادداشت‌های سمینار دانشگاه عین‌الشمس (چشم خورشید) قاهره که ژوئیه ۲۰۰۶ برگزار شده بود، رفتم. بیش از یک سال از آن روزها که آخرین سال حرفه معلمی من بود می‌گذشت؛ حرفه‌ای که از ۱۹۶۵ شروع شده بود. شاید دوباره به آن یادداشت‌ها، تکه‌های کاغذ، یا آن‌طور که پروست می‌گفت، کاغذک^۱‌ها و برگه‌های جدا شده از یک رساله یا مقاله بازگشتم تا چیزی را دوباره بیابم و یا به جرئت بگویم که روزهای کاری فشرده، پربار از تبادل نظر و ارتباط گرم با حاضران را که در جریان آن کیفیت گوش دادن و توجه به مباحث تحسینم را برانگیخت، دوباره زندگی کنم. در جریان کار بازنویسی که در زمستان امسال انجام دادم، توانستم به سخن ظاهراً بدبینانه اما در حقیقت روشنفکرانه (کلود) لوی استروس^۲ (مردم‌شناس فرانسوی) فکر کنم. وی در مصاحبه با دیدیه اربین^۳ سخنی گفت که در این درس‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد: زندگی کاری به شادی قسمت‌های دیگر زندگی نیست اما دست‌کم گذر

۱. paperolles پروست نویسنده فرانسوی از این واژه برای اشاره به کاغذهای کوچکی استفاده کرده است که روی متنی تا می‌شود یا چسبانده می‌شود تا به متن چیزی اضافه کند و در فرایند تحقیق و پژوهش به کار آید.

2. Claude Lévi-Strauss

3. Didier Eribon

زمان را در آن احساس نمی‌کنید.

اینجا باید از خانم‌ها مونا صفوت و هیام ابوالحسین که مسبب این مأموریت آموزشی بودند، قدردانی کنم. همچنین صمیمانه از همه شرکت‌کنندگان در سمینار به‌ویژه دانشجویان مصری‌ام در پاریس، خانم‌ها اثنوی و دیما حسینی و آقای کامل علی احمد قداله، خانم امل البراوی که همراه با خانواده‌اش از دانشگاه مجاور، الازهر، مهمان نوازانه در سمینار حضور داشت، تشکر می‌کنم. سرانجام نباید حضور پررنگ صبحی حبشی دوست عزیزم را که مرا در بازنگری صفحاتی که در ادامه می‌آید یاری کرد، فراموش کنم.

از من دعوت شده بود که «مقدمه‌ای» بر ادبیات عمومی و تطبیقی ارائه کنم، نه برنامه‌ای از آثار و تحقیقات، و نه وضعیت فعلی این رشته، که این امر به‌تنهایی و در عرض چند روز ممکن نبود. حقیقتاً مقاومت کردن در برابر این وسوسه دوگانه بسیار دشوار بود. این را به‌راحتی در طول فصل پنجم یا در تحولات مربوط به حوزه‌هایی که به طور خاص مورد بررسی قرار داده‌ام (سفر، تصویرشناسی، فرانکفونی و غیره)، خواهیم دید.

در تمرین‌هایی که ارائه می‌دهم همواره این احتمال وجود دارد که دیدگاهی بسیار شخصی را مطرح کنم چرا که هر منتقد تطبیقی تا جایی ادبیات تطبیقی «خودش» را دارد که این امر از میزان آشنایی‌اش با زبان‌شناسی، گرایش‌های پژوهشی‌اش و حتی انتخاب روش کارش نشئت می‌گیرد. من سعی کردم فاصله یکسانی را با ذهنیت بیش از حد و عینیت بیش از حد حفظ کنم چرا که در غیر این صورت ممکن بود درس‌های دانشگاهی من به فهرستی از اسامی و اطلاعات کاربردی یا حتی یک نمای کلی و جدولی از اطلاعات تقلیل یابد که البته اشتباهی رایج است.

در بازگشتم به مطالب سمینار گذشته که بازگشتی به مسیر طی شده و کارهای صورت گرفته بود توانستم میزان موضوعیت داشتن یا نداشتن برخی از بخش‌های اثری را ارزیابی کنم که با عنوان ادبیات عمومی و تطبیقی در سال ۱۹۹۴ توسط انتشارات

آرمان کولن^۱ منتشر شده بود. با این حال باید اعتراف کنم که خطوط اصلی فکری که در تابستان ۲۰۰۶ ارائه کردم تفاوت اساسی با آنچه که ۱۲ سال پیش از آن منتشر کردم نداشت. مسئله‌ای که نشان می‌دهد ادبیات عمومی و تطبیقی نوعی روحیه و *forma mentes* است. با این حال معتقدم که همیشه باید در خصوص یافته‌ها و دستاوردهای جدید - همواره متغیر - دقت داشته باشم.

به طور مشخص هر بار که مسئله تازه‌ای مفید به نظر رسید در مباحثم به آن ارجاع جدید دادم و منابعی را هم که حداقل در نظر من ضروری و ارجاع به آن همیشگی بود، حذف نکردم. چرا که اینها اطلاعاتی هستند که بر بازنمایی کلی رشته و چارچوب اصلی آن تأثیرگذارند. همچنین همیشه می‌خواستم آنچه را که نوآوری و مسئله تازه در این رشته نامیده می‌شود، ارزیابی کنم و درباره آن موضع بگیرم و مخاطبانم را هم به همین شیوه تشویق کنم. منظورم از این کار این طور خلاصه می‌شود: داشتن مطالبی برای بحث کردن و اراده‌ای برای انجام این کار تا شخصاً خود را در ارتباط با هر مسئله قدیم یا جدید که هم این رشته را و هم کلیت ادبیات را به بحث می‌گذارد، قرار دهم.

در این مرحله می‌خواهم بدون آنکه خود را مقصر بدانم دستکم چند توجیه بیاورم. در این تحقیق تلاش نکردم که نمونه‌هایی برگرفته از ادبیات عرب را در متن بگنجانم و یا اشارات متعددی به این فرهنگ داشته باشم چرا که شناخت ناقص من از این زبان و فرهنگ به واسطه ترجمه شکل گرفته است. نگران آن بودم که اشتباه کرده و یا عوام‌فربیی از طرف من صورت بگیرد. در عوض بارها، در ابتدا و انتهای سخنانم به مخاطب آنچه را که در این زمینه برای توسعه این رشته مفید می‌دانستم، خاطر نشان کردم. من هفت فصل این کتاب را به عنوان پیشنهادهایی طراحی کرده‌ام که در نهایت تنها با بازخورد و تکراری که می‌توانند در بین دانشجویان و معلم - محققان ایجاد کند، ارزش می‌یابند.

بار دیگر در همین مقدمه می‌گویم: بر هر کشوری است که پیش از هر چیز بر پایه سنت‌های فرهنگی، آموزشی و دانشگاهی برای توسعه ادبیات تطبیقی خاص خود به عنوان نوعی مکمل و توسعه ادبیات، آن گونه که در همان فرهنگ مورد بحث، تدریس

و مطالعه قرار می‌گیرد، همت گمارد. این امر مستلزم تفکر دربارهٔ انطباق‌ها، ایجاد تغییرات و اضافات لازم در برنامه تطبیقی‌ای است که تا حد زیادی خود را در کشورهایایی که این رشته در آنها زودتر و سریع‌تر توسعه یافته است، تحمیل کرده است. مشخصاً بگویم که این برنامه، یک صفحه‌نمایش نیست که قرار است کلیدواژه‌های روش‌شناختی به ترتیب در آن درج و ثبت شوند بلکه نوعی صافی است که در اختیار معلم - پژوهشگران قرار می‌گیرد تا بتوانند انتخاب‌های خود را عملیاتی کنند. این برنامه کاملاً با برگه تبلیغاتی که قصد به فروش رساندن آخرین مقالات منتشر شده را دارد متفاوت است بلکه باید برای به‌روز شدن اطلاعات و دانش موجود مورد استفاده قرار گیرد.

به این ترتیب در پژوهش حاضر، با وجود استفاده گسترده از مثال‌هایی از فرهنگ و ادبیات غربی که با آن آشنایی دارم (ادبیات فرانکفونی و ایبریک)^۱ خطر ارائه نگاهی اروپا محور وجود ندارد. هنگام پرداختن به مسائل ادبیات تطبیقی مانند سفر، ادبیات سفر، مطالعه ترجمه‌ها، بازنمایی خارجی‌ها یا مضامین، یا حتی گونه‌های ادبی، دیدن ردپای این طرز فکرهای حتی به قولی مذموم، دشوار خواهد بود. بی‌تردید من این موضوعات تحقیق را اتفاقی انتخاب نکرده‌ام؛ اینها از قدیمی‌ترین مباحث این رشته هستند که قابلیت تطبیق و بازاندیشی را دارند و مهم است که به آنها پرداخته شود. البته موضوعات متفاوت دیگری هم وجود دارد که در مواجهه با آنها باید محتاط بود. به عنوان مثال، مطالعهٔ اسطوره‌ها همان‌طور که به نظر می‌رسد عمیقاً با بافت برخی از فرهنگ‌ها مرتبط است؛ بنابراین لازم است دربارهٔ فرصتی که این نوع مطالعه ایجاد می‌کند و نیز جایگاهی که می‌تواند در برنامه تطبیقی بازسازی شده - شاید بگویم دوباره طرح‌ریزی شده - داشته باشد، تأمل کرد.

در برنامه‌ای که در اینجا ارائه شده است خواهیم دید که «برخی چیزها متحول می‌شوند» و مفاهیم در حال تغییر هستند. پرسش‌های مربوط به «ادبیات عمومی»، موضوعی تفکیک‌ناپذیر بین تطبیق‌گرایی و سایر رویکردهای ادبی، ما را به طور

۱. littératures ibériques ادبیات مرتبط با حوزهٔ جغرافیایی موسوم به شبه جزیره ایبریا در منطقهٔ جنوب

شرق اروپا که اسپانیا و پرتغال را شامل می‌شود. (م.)

فزاینده‌ای به تجدیدنظر درباره‌ی مرزهای آکادمیک بین رشته‌ها و تقویت وحدت (در عین تنوع!) مطالعات ادبی در مواجهه با جهت‌گیری‌های دیگر (زبانی، فرهنگی) ملزم می‌کند. زمینه‌های مطالعاتی متعدد (همچون بینامتنیت، فراسرزمینی یا تجربه شخصی بعد بیگانه برای یک نویسنده، تفکر نمادی، نوشته‌های خارجی که «فرانکفونی» فعلی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، مفاهیم پیوندی، گفتگوگرایی، اختلاط فرهنگی که امروز بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرند) به روشنی مشخص می‌کند که «بعد بیگانه» در حال تحول در جهت تطبیق‌گرایی «درونی» است. «من»، «دیگری» می‌شود و «بیگانه بودن»^۱ موضوع مرجع مطالعات تطبیقی مسیر تحول را به سوی «دیگریت»^۲ پراکنده و پیچیده می‌پیماید. علوم انسانی به متحد فعال و پربار تطبیق‌گرایی تبدیل می‌شود. زمینه‌های جدیدی خود را می‌نمایانند و همین‌طور پرسش‌های جدیدی نیز بر اساس مفاهیمی که پایه‌های احتمالی مسائل جدید هستند، در حال ظهور است.

طرحی که من ایجاد کرده‌ام مبتنی بر تأمل درباره‌ی مجموعه‌ای از مفاهیمی است که آنها را مهم، ساده و اصیل می‌دانم؛ مفاهیمی که ویژگی رویکرد تطبیقی را به شکلی عمیق بیان می‌کنند: فاصله یا تفاوت، گذار (و همراه با آن انحراف و فاصله)، الگو به عنوان زیربنای بوطیقای تطبیقی، میان‌جیگری فرهنگی و نمادین، قلمرو به مثابه محدوده طرح پرسش‌های تطبیقی، همیشه در مسیر بازتعریف بودن، همگرایی‌ها و اینجا از منظر بین‌رشته‌ای و در نهایت تجربه از اساس ادبی.

اینها همه نقاط عطف مسیر حرکت در ادبیات تطبیقی هستند؛ مجموعه‌ای از تصاویر پیاپی که طرح رشته‌ای را که درک آن دشوار است، ترسیم می‌کنند. این تصاویر اکنون در آلبومی جای می‌گیرند که شرکت‌کنندگان در سمینار، مانند خاطرات قدیمی، دوباره آن را کشف کردند. همچنین این تصاویر را در معرض توجه سایر مخاطبان قرار می‌دهم، به این امید که آنها در هنگام مطالعه، اندکی از شوق و شوری را که در مباحث دقیق و گسترده ابتدای تابستان ۲۰۰۶ در عین‌الشمس تجربه کردیم، دوباره کشف کنند.

1. Extranéité

2. Autreté

فصل اول: رویکردی دیگر برای ادبیات

قصد ندارم از ادبیات تطبیقی یا ادبیات عمومی و تطبیقی آن گونه که در فرانسه (و البته سایر کشورها) گفته می شود، یک رشته تخصصی ارائه دهم که ویژگی آن مشخصه و صفتی غالب باشد. درست به عکس به نظر می رسد در زمانی که مطالعات ادبی تقریباً در همه جا رو به افول قطعی نهاده است، در دوره ای که نوعی بی اعتباری رشته های علمی و حقوقی در مقایسه با علوم ارتباطات که اقبالی گسترده یافته است به چشم می خورد و در زمانی که مطالعات فرهنگی یا به اصطلاح تمدن شناسی یا «تمدن گرایی» بر علوم اختصاص یافته به ادبیات بیگانه ارجحیت یافته است، ما اهالی ادبیات موظفیم برای تشکیل و نمایش جبهه ای متحد، تلاش کنیم.

با این حال باید اصالت رویکرد تطبیقی را تأیید کنیم و با این دید وارد این زمین بازی شویم که ادبیات تطبیقی ارزش مرجحی را برای مقایسه قائل نیست و در اصل ادبیات تطبیقی یک فعالیت مشترک است با مشارکت دیگر آموزش ها و پژوهش ها. بی آنکه چیز عجیب و یا متناقضی بگوییم می توانیم ادعا کنیم که ادبیات تطبیقی چیزی را مقایسه نمی کند. متخصص تطبیق، پیوندی را برقرار، ارتباطی ایجاد و تبادلات را بررسی می کند تا گفت وگویی میان انواع ادبیات و فرهنگ ها را بازتاب دهد.

به این ترتیب بر پایه آنچه از این فعالیت گفته شد، من یک داده اساسی را مشخص می‌کنم: تفاوت یا واقعیت افتراقی.^۱

واقعیت افتراقی

مفهوم تفاوت نباید ذهن ما را درگیر بازی نسبتاً ساختگی یا آکادمیک تشابهات و اختلافات کند که دقیقاً در مسئله مقایسه مطرح است. من می‌توانم بی‌اعتمادی یا احتیاط خود را در برابر این رویه یا این فعالیت فکری، با استناد به سوابق برجسته‌ای توجیه کنم که از موضع یکی از بنیان‌گذاران ادبیات تطبیقی، ژان ماری کاره^۲ آغاز می‌شود. مسئله به سال ۱۹۵۱ باز می‌گردد. کاره در مقدمه‌ای برای کتاب^۳ ادبیات تطبیقی ماریوس فرانسوآ گیار^۴ به نکته‌ای اشاره کرده است که در زمان مطرح شدن، از سوی برخی مورد سؤال قرار گرفته است. من این بخش را برگزیدم: «ادبیات تطبیقی مقایسه ادبی نیست. در ادبیات تطبیقی، بحث تطابق ساده انواع ادبیات خارجی با تشابهات موجود در مناظرات قلمی قدیمی مطرح نیست (...).»

بعداً به مفهوم «مشابهت و مطابقت» بازخواهم گشت اما فعلاً در مبحث «مقایسه» باقی بمانیم که برای برخی‌ها نماد اندیشه ما و حسن ختام هرگونه فعالیت روشنفکرانه حقیقی است. همچنان که ژرژ استنر^۵ در کتاب عطش سزاوار مجازات (۱) در فصلی با عنوان «خواندن مرز» که به رشته ما اختصاص یافته، تردیدی نکرده تا «هر عمل دریافت را یک شکل دلالتی (زبان، هنر و موسیقی)» «قابل مقایسه» در نظر بگیرد. بیان ساده این ترجیح عبارت «مقایسه با» (چیزی) است. «خواندن، مقایسه کردن است.» در علم تأویل که وام گرفته از خدای یونانی هرمس است، «مقایسه تلویحی» مطرح است. وی ادامه می‌دهد:

بسیار امکان دارد آنچه در ارتباط با داشتن تشابهات یا اختلافات و نیز قیاس و تضاد به نظر می‌رسد از روان و ادراک انسانی منشأ گرفته باشد.

1. Le fait différentiel

2. Jean-Marie Carré

۳. کتابی که در مجموعه موسوم به «چه می‌دانیم» در فرانسه منتشر شده است. (م.)

4. Marius-François Guyard

5. George Steiner

بیایید همچنان نگاهی کلی به مسئله داشته باشیم و پرداختن به مسئله قیاس را به بعد موکول کنیم که از دید من بسیار هم مهم و اساسی است. ترجیح می‌دهم به ملاحظات ساده‌تر و کاربردی‌تر بپردازم تا از این مسیر به مسائل کلی‌تر برسیم.

چند سال پیش، من طرحی را بر اساس یک تمرین بلاغی قدیمی منطبق با آرای اولوژل^۱ ارائه کردم. این قاضی متبحر در دستور زبان لاتین در اثری با عنوان شب‌های آتن دانش را با فانتزی و تنوعی بسیار شگفت‌آور می‌آمیزد. برای انجام یک مقایسه او دو مرحله را در پیش می‌گیرد. ابتدا از هم‌نشست استفاده کرده و مطالب را برای مشخص کردن مشابهت و نزدیکی و در موازات هم قرار دادن، در کنار هم قرار می‌دهد. سپس راه عکس را در پیش می‌گیرد و آن دو را جدا می‌کند تا تفاوت‌ها آشکار و تمایز ایجاد شود. هر دو مرحله مهم و جدانشدنی هستند: جدا کردن کار دشواری است، کنار هم قراردادن هم. به من بگو چه مجموعه‌ای در دست داری تا به تو بگویم در جست‌وجوی چه چیزی هستی. شیوه بهتر کار به این ترتیب است که پس از جمع‌آوری متون، توضیح دهید که دلیل شما برای کنار گذاشتن سایر مطالب چه بوده است. جدا کردن، قطع به یقین اقدام بنیادین چیزی است که به آن «مقایسه» می‌گوییم.

این لحظه به بخش مشهور از رمان قرابت‌های انتخابی اثر یوهانگ ولفگانگ فون گوته^۲ می‌اندیشم که به بحث دو شخصیت اصلی ادوارد و شارلوت اختصاص دارد. اولی از این ایده حمایت می‌کند که «قرابت/خویشاوندی» حتی در معنای «هماندی» تنها زمانی جذاب می‌شود که سبب «جدایی‌ها»^۳ شده است. شارلوت می‌نویسد: «چه واژه غم‌انگیزی». اما ادوارد یادآوری می‌کند که این عنوانی افتخاری ویژه کیمیاگران است که آن را «استادان جدایی»^۴ می‌نامند. اما شارلوت این چنین اندیشه خود را ادامه می‌دهد: «پیوند هنر بزرگ‌تری است و ارزش والاتری دارد.» به همین ترتیب، او عبارت «استادان پیوند»^۵ را ترجیح می‌دهد.

حال، یک تحلیل انجام دهیم. فرد تطبیق‌گر باید به ترتیب هر دو عمل (پیوند و

1. Aulu Gelle

2. Johann Wolfgang von Goethe

3. wenn sie Scheidungen bewirken

4. Scheidekünstler

5. Einungskünstler

جدایی) را انجام دهد. حرفه قیاس بی تردید در آغاز پیوند زدن عناصر تنها مانده یا جدا شده و ایجاد موارد پیوند یافته است. با این حال، همچنان عبارت مشهور روبر اسکاربپی^۱ تطبیق‌گرای بوردویی را که در اختتامیه کنگره ادبیات تطبیقی^۲ (بور دو، ۱۹۵۶) عنوان کرد، تأکید و تکرار می‌کنم: «همه خوب می‌دانیم که ادبیات تطبیقی علم تفاوت است» (۲). در برابر واژه علم محتاط خواهیم بود و آن را حفظ خواهیم کرد در حالی که تلاش می‌کنیم هرگاه ممکن شد آن را روشن‌تر بنمایانیم. اما باید به صورت شفاف دو گرایش عمده در مطالعات تطبیقی را نیز در نظر بگیریم: آنچه که به برجسته کردن شباهت‌ها تمایل دارد و آنچه که با ارائه توضیح، بر عناصر افتراقی تأکید می‌کند.

این چیزی است که مغزم و شاید دلم به سمت آن کشیده می‌شود. بنابراین دوست دارم متن کوتاهی از ژان روسه^۳ را نقل کنم. وی در مقدمه مجموعه مطالعاتش با عنوان سفرها، تبادلات و ترانه‌ش‌ها که به منتقد و مدرس بزرگ آلبر تیبوده^۴ اختصاص یافته، می‌نویسد: «یک مدل انتقادی (غیرقابل تقلید): تیبوده یا اشتیاق به شباهت‌ها» (۳). روسه چیزی را در اندیشه تیبوده شناسایی کرده از آن با عنوان «احساس نزدیکی» یاد می‌کند. البته به نظر من این عبارت می‌تواند وضعیت ذهنی فرد تطبیق‌گر را در آغاز تأملاتش تعریف کند، شهودی که عمل گردآوری را توجیه می‌کند: یا اگر واژه گردآوری خوشایند نیست بهتر آنکه «همگرایی» را مطرح کنیم. روسه همچنین از «دیو قیاس تشبیهی» نزد منتقدی سخن می‌گوید که مورد تحسین مالارمه^۵ است. این «دیو» معمولاً تلاش می‌کند تا تطبیق‌گرانی را که نمی‌دانند چطور مقاومت کنند، وسوسه کند. اما روسه با بیانی قطعی از «قدرت ایجاد ارتباطی» سخن می‌گوید که از «متون نقد هر نام و تفاوت ظریفی را دریافت می‌کند». کلماتی را به خاطر بسپاریم که مانند بسیاری از روش‌های نام‌گذاری، برخی از اهداف تحقیقات ما را تشکیل می‌دهند: «تشابهات»^۶

1. Robert Escarpit

۲. این کنگره مبنای تشکیل انجمن فرانسوی ادبیات تطبیقی (SFLC) شد که بعدها انجمن فرانسوی

ادبیات عمومی و تطبیقی (SFLGC) نام گرفت.

3. Jean Rousset

4. Albert Thibaudet

5. Étienne Mallarmé

6. Affinités

تطابقات،^۱ مشابهات،^۲ اشتراکات،^۳ توازنات،^۴ ترانهش‌ها،^۵ تطبیق^۶ و البته قیاس.^۷ روسه نشان می‌دهد که مسئله مقایسه در نزد تیبوده به اشتیاقی برای دسته‌بندی و افراط در طبقه‌بندی منجر می‌شود. به این ترتیب مقایسه‌گر می‌تواند به شیوه مفید از آموخته‌های خود استفاده کند. روسه همچنین در پی پنهان کردن برخی ترجیحات منتقد که آثار او را به تاریخ ادبی سنتی مرتبط می‌کند، نیست؛ شبکه‌های فکری، نسل‌ها، زنجیره‌ها و دنباله‌ها، زوج‌های نویسنده قابل قیاس (مانند راسین و کورنی)، انواع مقایسه یا تشابه. اما یک ویژگی فکری را نیز عنوان می‌کند که نمی‌توانیم به آن بی‌تفاوت باشیم: «مفهوم گفت‌وگو».^۸ و ادعای به واقع انتقادبرانگیز تیبوده را چنین نقل می‌کند:

به‌زودی بر سر در این کتابخانه خواهم نوشت: تک‌گویی اینجا وارد نمی‌شود! کتابخانه دختر گفت‌وگو و دیالوگ است.

کتابخانه یک تطبیق‌گر، «بیکره» مطالعاتی‌اش، و بیش از آن، رویکرد او نیز، همه فرزندان «گفت‌وگو» هستند. به این ترتیب گفت‌وگو البته به شیوه «قیاس» اولوژل (یا هر مقایسه‌گر دیگری)، مواجهه، نزدیک شدن، سپس جدایی یا افتراق را ایجاد می‌کند. گفت‌وگو بدون وجود واگرایی نقطه نظرات چه چیزی می‌تواند باشد؟

گفت‌وگو همچنین کلیدواژه ادبیات تطبیقی است. من در کاربرد آن، روشی منعطف را برای پیوند دو فعالیت فکری می‌بینم که به تازگی تشخیص داده‌ام. بنابراین، گفت‌وگو هم‌زمان همگرایی دو ذهن و واگرایی ضروری آنهاست. ما در بطن یک تفکر تطبیق‌گرا و الزامات فکری آن هستیم. گفت‌وگو یک فرم حداقلی از روحیه انتقادی و انسان‌گرایانه است (به این نقطه بازخواهم گشت) که من به آن دموکراتیک می‌گویم. اکنون وقت آن است که تعریفی از منتقد و شاعر اسپانیایی ساکن آرژانتین را نقل کنم.

-
1. Similitudes
 2. Parallèles
 3. Traits communs
 4. Correspondances
 5. Transpositions
 6. Superpositions
 7. Comparaisons
 8. Dialogue

گیلرمو دو توره^۱ در سال ۱۹۵۸ در دومین کنگره اتحادیه بین‌المللی ادبیات تطبیقی در شهر چپل هیل کارولینای شمالی، عنوان کرد: «ادبیات تطبیقی چیزی جز گفت‌وگو میان انواع ادبیات نیست.» میل دارم عبارت «میان فرهنگ‌ها» را هم به این جمله اضافه کنم.

آیا به نظر می‌رسد واژه تفاوت که آن را می‌ستایم، به شدت ساده، آشکار و سهل‌الوصول است و شاید هم معایش بیشتر از منافع آن است؟ در واقع، استفاده مفرط از آن در عباراتی خاص چون «حق متفاوت بودن» مرا به واکنش واداشت و نظرم را به یک تفاوت بنیادین جلب کرد (۴). دو نوع تفاوت وجود دارد: تفاوت به کمال رسیده^۲ و تفاوت دیالکتیک شده.^۳ در مورد اول، تفاوت از اندیشه دوگانی ناشی می‌شود. مثل A در برابر B، سیاه در برابر سفید، مثبت در برابر منفی.

می‌بینیم که این تفاوت بدون هیچ امکان تحول و دگرگونی، وزن سنگینی دارد. در عوض، تفاوت دیالکتیکی شده از اندیشه‌ای ناشی می‌شود که A را مطرح می‌کند، B را در برابر A قرار می‌دهد، به طوری که C در شکل راه حل این اختلاف ظاهر می‌شود. اضافه می‌کنیم: این مسئله به گونه ایست که C بتواند در A و B تحول ایجاد کند. تفاوت دیالکتیک با مغایرت دوباره‌انگار^۴ و یا مغایرت مطلق که مظاهر و اصطلاحات متعدد آن را در برخی فرهنگ‌ها و شبکه معنایی واژه ادبیات به ویژه بومی و نژادپرستانه می‌شناسیم، تفاوت دارد.

همچنین باید میان این مغایرت دوباره‌انگار با تفکر دوقطبی تفاوت قائل شد. A و B زمانی مغایرت دوباره دارند که در یک روند در وضعیت کاملاً مخالف یکدیگر قرار بگیرند. اما A و B می‌توانند در قطب‌های متضاد، مکمل یکدیگر باشند. در این مورد، A و B دو قطب متضاد هستند تا فضای میانی (کلیدواژه دیگر این مبحث)، غنا و انواع ممکن آن را برجسته کنند. باید میان دوگانی (ساده‌سازی شده) و منطق

1. Guillermo de Torre

2. La différence absolutisée

3. La différence dialectisée

۴. dichotomique دیکتومی بیانگر ساختاری است که در آن اجزا به دو بخش تقسیم می‌شوند. این دو بخش در مقابل یکدیگر و در عین حال تکمیل‌کننده یکدیگر نیز هستند.

پیچیدگی (پربار و انگیزه بخش) تفاوت قائل شویم.

از سوی دیگر بی‌اعتمادی به مغایرت دوگانی را در زمینه‌های مختلف می‌توان یافت: آنری مسکونیک^۱ زبان‌شناس و شاعر فرانسوی مخالف جدی دوگانه دال و مدلول، سه سطح از ریتم را به جای آن مطرح می‌کند (۵). ژولیا کریستوا^۲ در بزرگداشت ژرژ دوبی^۳ مورخ فرانسوی (۶) با رد «منطق دوگانی» به جامانده از نگاه «اقتصادی-اجتماعی»، برای «دیالکتیزه کردن» آن از طریق زبان ابراز تمایل کرد. همین‌طور ادوارد سعید که در مقدمه کتاب فرهنگ و امپریالیسم (۷) می‌نویسد: «دیگر خبری از مغایرت دوگانی برای کسب و کار امپریالیست و ناسیونالیست نیست.»

سهم اساسی مردم‌شناسی ساختاری در مبحث ادبیات تطبیقی مفهوم «شکاف افتراقی»^۴ است. این مفهوم خیلی پیش‌تر در پایان گزارش سال ۱۹۵۲ یونسکو با عنوان «نژاد و تاریخ» ظهور کرد (۸). بد نیست که قسمت ماقبل آخر نتیجه‌گیری این گزارش را در اینجا بیاوریم (به بخش آخر بعداً و در زمان مناسب می‌پردازیم):

به عکس، تلاش کردیم تا نشان دهیم سهم واقعی فرهنگ‌ها، فهرست نوآوری‌های مختص به آنها نیست بلکه در شکاف افتراقی میان آنهاست. احساس قدرشناسی و تواضعی که هر یک از اعضای یک فرهنگ خاص می‌تواند و باید نسبت به سایرین احساس کند، تنها می‌تواند بر اساس یک اعتقاد واحد بنا شود: اینکه سایر فرهنگ‌ها با فرهنگ او متفاوت هستند و شیوه‌های بسیار متنوعی نسبت به فرهنگ او دارند. و اینکه حتی اگر خود را از ماهیت پشت این تفاوت‌ها رها سازد، با وجود همه این تلاش‌ها نمی‌تواند ورود موفقی به آنها داشته باشد.

«نفوذ» در «ماهیت عمیق» تفاوت‌هایی که خوانش‌های تازه آن را آشکار و شناسایی می‌کند، برعهده تطبیق‌گر است. تبیین تفاوت، یک فعالیت مقایسه‌ای

1. Henri Meschonnic

2. Julia Kristeva

3. Georges Duby

4. L'écart différentiel

است که نه به منظور سرکوب حقیقت آن، بلکه برای درک آن و به عبارتی تسلط یافتن بر آن از دیدگاه فکری صورت می‌گیرد. این همان چیزی است که می‌توان از آن به عنوان گذر از تفاوت مشاهده شده به توضیح واقعیت افتراقی یاد کرد.

گفتیم که کار تطبیق‌گران تنها مقایسه کردن نیست. خواهیم دید که در عوض، هدف آنها ایجاد ارتباط و تأمل درباره‌ی هر چیزی است که فرهنگ‌ها و ادبیات آنها را به هم مرتبط و یا از هم متمایز می‌کند و نیز توجه به ارتباطات، تبادلات و گفت‌وگوی میان آنها. همچنین به یاد داشته باشیم که اندیشه تطبیق‌گرا مبتنی بر ارتباط و رابطه می‌تواند به پدیده‌های فقدان رابطه و یا به گفت‌وگوهای سخت یا ساده‌ای که خود شیوه دیگری برای درک این مطلب است که ارتباط میان فرهنگ‌ها چگونه می‌تواند باشد، میل پیدا کند. می‌خواهم به یکی از نخستین مقالاتی را اشاره کنم که فرنان بالدانسپر^۱ دیگر پدر بنیان‌گذار دانش تطبیقی آن را مطرح کرده است. این مقاله به «مقاومت» فرانسه در ورتر دو گوت،^۲ یکی از بزرگ‌ترین موفقیت‌های اروپائیان در نیمه دوم قرن هجدهم، اختصاص دارد. وی در این مطلب نوعی احساسات‌گری را در میانه عصر روشنگری رد می‌کند (۹). همچنین بخشی از کتاب حضور پرنرنگ (۱۰) ژرژ استنر را یادآوری می‌کنیم که در آن خاطرنشان می‌کند: تحقیق درباره‌ی نقض الگوگیری انشید از ایلید و ادیسه، تغییر یا حذف آن، به اندازه‌ی مطالعه درباره‌ی انواع و اشکال تقلید ویرژیل از هومر سازنده است. در نهایت، اگر تطبیق‌گر طیف گسترده و متنوعی از مثال‌ها را به کار می‌گیرد، برای آن است که بهتر به مسئله تسلط یابد. تسلط (ذهنی) بر تفاوت (گوشی پذیر کردن آن)، تسلط بر تبدیل آن (به امر قابل گفت‌وگو)، تسلط بر تنوع و گوناگونی (برای قابل درک کردن آن با یکتایی متکثر آن) از وظایف ضروری کار تطبیقی است.

از محل واقعیت متکثر فرهنگ‌های مورد بحث است که مسئله گسترش مطالعات تطبیقی و سطوح مختلف کاربرد این ایدئال افتراقی مطرح می‌شود.

1. Fernand Baldensperger

2. Werther de Goethe

از محلی تا جهانی

طی کردن یک مسیر باز مطمئناً هیجان‌انگیز است و اما فضای بسته هم دعوتی است به متنوع‌ترین ایده‌ها و اندیشه‌ها. من در اینجا دقیقاً یک دوقطبی ترسیم می‌کنم، دو قطب که می‌توان با حرکت بین آنها یک تحقیق تطبیقی را توسعه داد. این دو مفهوم به همه چیز از شعر تا تأملات فلسفی مربوط می‌شود. این دو در ذهن من دوافق و دو ایدئال ممکن را شکل داده‌اند که تفکر تطبیقی می‌تواند به سمت آنها گسترش یابد.

من از ایدئال سخن می‌گویم. ادبیات جهانی رؤیای زیبایی است که گوته پیر آن را در غروب زندگی دیده است. او در مصاحبه با اکرم‌ن از Weltliteratur به معنای ادبیات جهانی صحبت می‌کند (۱۱). این عبارت محکوم و حتی می‌توانم بگویم استفاده ابزاری از آن شده است. مدت زمان طولانی کشورهای اتحاد جماهیر شوروی به دلایل مشخص ایدئولوژیک از عبارت «ادبیات جهان‌گستر» و همچنین ادبیات تطبیقی استفاده می‌کردند (منظورم مؤسسه معروف گورکی است که به مطالعه ادبیات جهان اختصاص دارد). شاعر آلمانی بیشتر و بیشتر مشاهده می‌کند که شعر «میراث مشترک بشریت» و نیز راهی است که می‌تواند از هومر یک شخصیت معاصر بسازد. او سپس به انتقاد از هم‌وطنان خود می‌پردازد که به گفته او به سختی «فراتر از محیط اطراف (خود) را می‌بینند» و او با رویکرد خود که هیچ تطبیق‌گر معتبری آن را رد نمی‌کند با این وضعیت مخالفت می‌کند:

همچنین دوست دارم درباره کشورهای خارجی بیاموزم و به همه توصیه می‌کنم که این لطف را در حق خود بکنند. واژه ادبیات ملی امروز معنای چندانی ندارد؛ ما در حال حرکت به دوره ادبیات جهان‌گستر هستیم و همه باید برای تسریع ظهور این دوره تلاش کنند. اما ضمن قدردانی در برابر آنچه از خارج دریافت می‌کنیم، نباید از آن پیروی کنیم یا الگو بگیریم (...). هنگامی که به یک الگو نیاز داریم، همیشه باید به یونانیان باستان متوسل شویم که در آثارشان انسان در زیباترین شکل خود بازنمایی شده است.

خاطر نشان می‌کنم که این نوع روحیه، مشتاق است که ادبیات جهان‌گستر

همچنان فرهنگ یونانی را به عنوان الگوی بی‌بدیل خود در نظر گیرد. آشکار است که گوته در اینجا یک آرمان شخصی را مطرح کرده و خود از آن دفاع می‌کند. اما به یاد خواهیم داشت یکی از مشکلاتی که مفهوم جهان‌گرایی ایجاد می‌کند، مشخصاً مدلی (زیبایی‌شناسانه، اخلاقی و ایدئولوژیک) است که به عنوان ضامن و حامی آن عمل می‌کند.

ادبیات جهان‌گستر اهداف عالی دارد که هیچ ارتباطی با موج جمهوری جهان‌وطنی ادبیات، پانتئون ادبی، دنیای ادبیات، فهرست پرفروش‌های بازار کتاب یا مدعیان شاهکارهای ادبی بشریت ندارد حتی با «همگانی» آن‌گونه که ادوارد گلیسان^۱ می‌گوید مرتبط نیست. این نویسنده اهل کارائیب این مفهوم را در مقابل مفهومی جهانی که آن را اروپایی و ملهم از اندیشه‌های استعماری یا هژمونیک می‌دانست، ابداع کرد. پژواک‌هایی از این ایدئال ناب را در ادبیات «سیاره‌ای»^۲ رونه اتمبل^۳ با عنوان دریاچه‌هایی به تطبیق‌گرایی سیاره‌ای (بورگوا؛ ۱۹۸۸) می‌توان یافت. مفهومی که این نویسنده و استاد دانشگاه فرانسوی بعد از آنکه مدتی طولانی و به روشی سنجیده‌تر از ادبیات (به‌واقع) عمومی (گالیمار؛ ۱۹۸۵) سخن گفت، مطرح و از آن دفاع کرد. این میزان از ادبیات جهان، یادآور مفهوم تمدن جهانی مطرح شده توسط کلود لوی استروس در پایان اثر «نژاد و تاریخ» است. این دومین نتیجه‌ای است که اعلام می‌کنم. مفهوم «تمدن جهان‌شمول» به عنوان یک «شکل چاه‌واره» در نظر او ظاهر می‌شود و اندیشه زیر را به او القا می‌کند:

تمدن جهان‌شمول نمی‌تواند چیزی جز ائتلافی از فرهنگ‌ها در مقیاس جهانی باشد که هر کدام اصالت خود را حفظ کنند.

و من دوست دارم همان‌طور که در کتاب درسی‌ام اشاره کردم (۱۲)، نقل قولی اینجا بیاورم که شهود خیره‌کننده یکی از بزرگ‌ترین منتقدان آمریکای لاتین پدرو هنریکز اورنیا بومی سانتو دومینگو، اما شهروند دنیای آمریکایی را نشان می‌دهد که در یک

1. Edouard Glissant

2. Planétaire

3. René Étiemble

آرمان تمدن، اتحاد کامل مردمان همه کشورها نیست، بلکه حفظ همه تفاوت‌ها در یک کلیت هماهنگ است.

بنابراین، بُعد جهانی در معنای واقعی آن، چنین فرض می‌گیرد که کثرت، یکتایی را از بین نمی‌برد. این دقیقاً مخالف چیزی است در اصطلاح «تمدن» می‌بینیم، می‌خواستم بگویم شیوه زندگی (way of life)، چرا که فرهنگ از منظر تأمل انتقادی همچنین در جایی که موضوعات مورد مطالعه به طور فزاینده‌ای از منابع یکسان و مدل‌های مشابه وام گرفته می‌شوند، با زندگی ارتباط دارد. نتیجه این بررسی حقایق، آنکه ارائه‌کنندگان این مدل‌ها را متهم نکنیم بلکه انگشت اتهام باید به سمت کسانی باشد که از روی کاهلی، سلیقه غالب و یا پیروی از مکتبی فکری، این عناوین را در زمینه دیگری به کار می‌گیرند و از روی عجله مسائل و مطالعات مربوط به زمینه نامناسب را منتقل می‌کنند و نشر می‌دهند.

اگر تردیدهایی را درباره بعد جهانی اعطا شده به ادبیات مطرح می‌کنم در عوض معتقدم که مفهوم فلسفی و اخلاقی صفت جهان‌شمولی جایگاه مشخص خود را در کار تطبیق‌گر دارد. بی‌شک، مفهوم **جهان‌گستر**، درازای تاریخ و نهادهای هژمونیک را در بر می‌گیرد: اروپا شاید در استفاده از این مفهوم برای اهداف مغرضانه زیاده‌روی کرده و وجدان راحتی هم از این بابت داشته باشد. در اینجا می‌توان برای مشروعیت بخشیدن به این مطلب به طرح ادوارد سعید در مطالعه مشترک دو «پدیده» (فرهنگ و امپریالیسم) (۱۳) اشاره کنیم:

برداشت ایدئالیستی از تاریخ، پروژه تطبیق‌گرایی «ادبیات جهانی» و نقشه باشکوه دنیای همان دوره را تغذیه کرد.

همچنین، مخالفت رمان‌نویسان جریان ادبی موسوم به «کرنولیت»^۱ با ادبیات

۱. کرنولیت یا جنبش کریول در جزیره ای فرانسوی (مارتینیک) در دریای کارائیب در دهه ۱۹۸۰ و تحت قلم پاتریک شاموزو، رافائل کونفیان و ژان برنابه تشکیل شد. این سه نفر، اثر در ستایش کرنول را در سال ۱۹۸۹ منتشر کردند. (م.)

جهانی بسیار حائز اهمیت است؛ آنها مفهوم ادبیات جهانی را برآمده از جریانی نواستعماری می‌دانند و مفهوم «تنوع و گوناگونی» را جایگزین آن می‌کنند.

در حقیقت، در خصوص تأملات روشنفکرانه، الهام گرفتن از آرمان جهانی مشروع و موجه است. ادبیات جهانی بکار رفته در زمینه‌های مقایسه‌گرایی را راهی ممتاز برای دفع خطراتی می‌دانم که کاملاً شناخته شده هستند و همچنین برای انحراف از وسوسه‌هایی بسیار متداول: تثبیت هویت، گرایش به کیش خاص، قبیله‌گرایی فکری، تفاوت نژادی و رادیکال شده و در پایان اصالت قومی. همه آنچه اشاره شد اعمال یا باورهایی هستند که همبستگی بین فرهنگ‌ها را در هم می‌شکنند و آنها را از هر گونه دعوت به جهان‌گستری محروم می‌کنند.

همچنان در مسئله ادبیات دنیا یا جهانی بمانیم تا گونه مشخصی از این بعد و یا گرایشی خاص در رویکرد مقایسه‌ای را مطرح کنیم: رویکرد «فراملی». این مبحث خود را بیشتر در نوشته‌های روشنگرانه تطبیق‌گر بزرگ اسپانیا کلاودیو گیین^۱ و به عنوان مثال در کتابچه راهنمای در میان یک و گونه (۲۰۰۱)، خود را نشان می‌دهد. من فرصت آشنایی با اندیشه‌ای را داشتم که باید گستردگی دیدگاه‌ها، ظرفیت تحلیل و ترکیب و نیز کنجکاوی بی‌وقفه‌اش را ستود. با این حال در خصوص کاربرد واژه «فراملیتی» جانب احتیاط را رعایت می‌کنم با این اشاره که این واژه قدرت خود را زیر قلم استاد به کار برنده‌اش حفظ کرده و بار دیگر بر اندیشه باز او گواهی می‌دهد اما می‌تواند به خطاها، افراط‌های کوتاه‌فکران و ساده‌اندیشی‌های اذهان کمتر پرورش یافته و کمتر آگاه بینجامد.

کاملاً حقیقت دارد زمانی که تطبیق‌گر در حال بسط انتخاب مثال‌ها و متنوع ساختن پیکره تحقیقات است میل دارد در ورای مرزها باقی بماند. او کاری را انجام می‌دهد که ژرژ استنر به آن عنوانی بسیار القاکننده می‌دهد: برون‌سرزمینی. احتمالاً دکارت نمونه خوب و البته دور از انتظاری برای این پدیده است؛ زمانی که در نامه‌ای خطاب به پرنسس الیزابت دو بوام^۲ اعتراف می‌کند: